

دیگر گفت پیغمبر شما میگوید که در بهشت چهار جوی است
که در هم می رود یک آب و یک شیر و یک عسل و یک شکر
و با هم آمیخته می شود مثال آن در دنیا چیست گفت سیرابی
که از چهار چشمه هست و با هم یک آمیخته می شود گفت
داست گفتی **دیگر** گفت چه بود که وحی بر آن آمد که نه
چین بود و نه انسی گفت مگر غسل **دیگر** گفت که پیغمبر
میگوید که در بهشت تختها هست که با نصد ساله بلندی
دارد و چون بهشتیان میخواهند که بر بالای آن روند
آن تخت خود سر فرود می آرد و باز دیگر بلند میشود در دنیا
مثال آن چیست گفت شتر است که بدن بلندی چون طغلی
خواهد که سوار شود مهارش بگیرد و بخواباند و سوار شود
و بلند از زمین شود و بلند شود گفت راست گفتی **دیگر**
سوال کرد که تو اقامت چیست گفت خالد گفت که تو گفتی
که من از علمای این عالمم و علمای آن عالمم را می شناسم
و نشانی از بدی و نیکو و عیب و نیکویشان را می شناسم

قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم

پیوسته

به بدی مرا هرگز در حساب نیآوری پس به حال سوالهای او را
گفتم این زمان من نیز از تو یک سوال دارم گفت بلگوی گفتم
داست بلگوی که بر در بهشت چه چیز نوشته است پس یاهب
درماند و هیچ جواب نگفت پس از خلیق همه بیگانه بگفت و گوی
درآمدند گفتند او مردی بود در میان این هر خلیق چندین سوال
تو جواب گفت و تو یک سوال جواب نمی توانی گفتن و این سخن در
مانده پس یاهب گفت من این سوال او جواب دارم اما با کار شما
داست نیست پس خلیق گفتند البته جوان مسایب گفت و الا
با را با تو خصوصه است پس یاهب گفت شما شرط میکنید که هر چه
من بگویم همه با من موافقه کنید و خصوصه نیکید گفتند بل
پس شرط در میان آوردند پس یاهب گفت بدانید و بقیه بدانید
و هیچ شکل میاوردید که بر در بهشت از کله طینه نوشته است
که لا اله الا الله محمد رسول الله پس همه بیگانه که شهادتین
گفتند و مسلمان شدند پس بعد از آن روزی آن پیوسته
و من تیری در میان ایشان بودم و علم دین و عبادت ایشان را

۲۷